

# نقدی بر یک ارزیابی شتابزده

بابک پاکزاد



بابک پاکزاد

چندی پیش در مقدمه شماره‌ی پنجم «کارمزد» به مقاله‌ای برخوردارم تحت عنوان «موس به جای پتک»، به قلم «جواد موسوی خوزستانی»؛ عنوان گیرا و جذاب بود. با اشتیاق شروع به خواندن کردم. نویسنده سعی داشت از یک قشر اجتماعی نوپدید سخن به میان آورد، تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کنونی و آتی کشور را به ظهور این قشر نوپدید نسبت دهد و در این بین اعتبار بسیاری از ابزارهای شناخت جامعه را زیر سؤال برد. بنا به تعریف نویسنده این قشر نوپدید «پیکره‌ای عضلانی و خشن ندارند؛ دست‌های شان زمخت و مشت‌هاشان گره کرده نیست و چهره آفتاب سوخته و آهنین هم ندارند. ابزار کارشان هم مثل کارگران سنتی، نه پتک و بیل و کلنگ و آچار، بلکه ابزارهای غیرزمخت مثلاً قلم طراحی، موس کامپیوتر، میکروسکوپ، مداد و پاک‌کن و یا حتی چیز است از اینان به عکس کارگران سنتی آن‌چه را در معرض معامله و فروش می‌نهند شاید مهارت‌شان باشد، شاید تخصص‌شان، خلافت‌شان و یا قدرت طراحی و راه‌اندازی یک سیستم و شاید هم افکندن طرحی نو در تولید انواع کالا و خدمات باشد و از این طریق «تولید ارزش» کنند، در ادامه مقاله پرسش‌هایی مطرح می‌شود. نویسنده می‌گوید «به فرض که در دو دهه‌ی آینده و از پرتو رشد حیرت‌آور تکنولوژی، این نیروهای نوین به طور وسیع‌تری عهده‌دار تولید اجتماعی کشور شوند؛ بسیار خوب. در این صورت تکلیف شعارها و تحلیل‌های کلاسیک پرولتری که توسط نیروهای سیاسی هوادار جنبش کارگری مطرح می‌شود واقعاً چه وضعی پیدا خواهد کرد؟» و در جای دیگر می‌گوید «اگر رندی مطرح کند که این نیروهای نوین به تدریج نقش تعیین‌کننده خواهند یافت و بر اثر گسترش روز افزون اتوماسیون و تمرکز هر چه بیش‌تر نیروی کار در بخش خدمات تولید و اطلاع‌رسانی و تحقیق و توسعه، پرولتاریای صنعتی (آچار به دست) سهم خود را از کل نیروهای تولید، بیش‌تر از دست خواهد داد، بعد تو چه پاسخی خواهی داشت؟» سپس نویسنده در چند صفحه بعد دیدگاه خود را مطرح می‌کند «این لایه‌های نوین با سطح متوسط تخصص (که نام آن‌ها را اصطلاحاً نیروهای موس به دست گذارده‌ام) به تدریج

جایگاهی بس مهم و کلیدی در بافت پیچیده نیروی کار کشور احراز کرده‌اند و خواهی نخواهی به دگرگونی کیفی و کمی در سازمان کار ایران و در نتیجه: تغییر در ترکیب طبقات اجتماعی، یاری رسانده‌اند. <sup>۱۱</sup>

نیل از آن‌که بحث خود را آغاز کنم، به‌تر است آماری را که از جلد اول کتب عنصر اطلاعات اثر مانوئل کاستلز استخراج کرده‌ام، برای مطالعه در اختیار خوانندگان قرار دهم:

(تمرکز منبع در مرکز این سیستم در کشورهای گروه هفت حتا بیش‌تر است، به ویژه از لحاظ تکنولوژی، مهارت و زیر ساخت اطلاعاتی که عوامل کلیدی ایجادکننده توازن رقابت هستند. به این ترتیب، در ۱۹۹۰ کشورهای گروه هفت، ۹۰/۵ درصد تولید تکنولوژی پیش‌رفته و ۸۰/۴ درصد توان کامپیوتری جهان را در اختیار داشتند از لحاظ منابع انسانی این تفاوت بسیار جدی است، میانگین نیروی کار علمی و فنی جهان در ۱۹۸۵، ۲۳۴۴۲ نفر در هر میلیون نفر بود، در حالی که رقم واقعی برای کشورهای در حال توسعه ۸۲۶۳ نفر، برای کشورهای توسعه یافته ۷۰۴۵۲ نفر و در آمریکای شمالی ۱۲۶۲۰۰ نفر بود که ۱۵ برابر بیش‌تر از سطح کشورهای در حال توسعه است. در هزینه‌های تحقیقات و توسعه نیز آمریکای شمالی ۴۲/۸ درصد از مجموع هزینه‌های جهانی در سال ۱۹۹۰ و آمریکای لاتین و آفریقا جمعاً کم‌تر از یک درصد کل را به خود اختصاص دادند.)

فکر می‌کنم آمار به اندازه‌ی کافی گویا باشد و بتوان بر اساس آن وضعیت و جایگاه این لایه‌های نوین و قشرهای نو پدید در ایران را مورد بررسی دقیق‌تری قرار داد و میزان اثرگذاری سیاسی، اقتصادی و اجتماعی واقعی آن‌ها را دریافت. با این اوصاف حتا اگر بخواهیم سخن نویسنده را مبنی بر رشد دم افزون‌فراز انحصیلان دانشگاه‌های کشور و تولید نیروی کار با سطح متوسط تخصص را تأیید کنیم، باز با مشکلاتی اساسی مواجه می‌شویم. مشکل این‌جاست که تولید نیروی کار با سطح متوسط تخصص نه بر اساس نیازها و تقاضاهای ساختار تولیدی و خدماتی کشور بل که در پاسخ به بحران اشتغال، بحران دموکراسی و بحران آسیب‌های اجتماعی شکل گرفته است.

این نکته‌ای بسیار کلیدی است. زیرا ارتش به این واقعیت اذعان داشته باشد که ساختار تولیدی و خدماتی کشور قادر به جذب نیروهای فوق‌متخصص، متخصص و نیمه‌متخصص نیست؛ و رشد این نیروها در کشور معلول مکانیسم‌های عرضه و تقاضا در سازمان کار ایران نیست؛ دیگر نمی‌توانیم جایگاهی کلیدی برای تخصص و نیروی کار آن‌ها در ساختار تولید و خدمات کشور قائل شویم.

البته همین‌جا باید اذعان کرد که کلیدی نبودن تخصص و نیروی کار آن‌ها در ساختار تولید و خدمات در معنای فندان پتانسیل رادیکال با اثرگذاری سیاسی، اقتصادی، اجتماعی آن‌ها نیست. ولی حداقل می‌توانیم بگوییم که اثرگذاری آن‌ها در سیاست، اقتصاد و جامعه، هیچ ربطی به جایگاه اصطلاح

کلیدی آن‌ها در ساختار تولید و خدمات ندارد. نکته بسیار مهم دیگر آن‌که در فوق متخصص، متخصص و نیمه متخصص بودن آن‌ها نیز شک و تردید وجود دارد. از آن‌جا که در کشور ما هیچ رابطه ارگانیک و مبتنی بر رفع نیاز میان صنایع و دانشگاه‌ها وجود نداشته و ندارد، در نتیجه ارزش عملی متون، دروس و آموزش‌های دانشگاهی بسیار اندک است و کاربرد عینی در بستر واقعیت ندارد. آموخته‌های آن‌ها نه تنها در حد و اندازه‌ی استانداردهای کشورهای پیش‌رفته‌ی صنعتی نیست بل‌که در کشور خودشان هم کاربرد آن‌چنانی ندارد و به این ترتیب می‌توان گفت که آموخته‌های معمول آنان ارزش رقابتی اندکی در جهان امروز دارد. حال به‌تر است نگاهی گذرا به یکی از مشاغل خدماتی که به اصطلاح (موس به دست‌ها) نقش عمده‌ای در آن ایفا می‌کنند بیان‌دازیم. برای نمونه می‌توان به تبلیغات و ارائه خدمات تبلیغاتی اشاره کرد. به هنگام مشاهده‌ی جوانان تحصیل کرده‌ای که با اندک سرمایه‌ای گرد هم آمده‌اند و با خرید یکی، دو کامپیوتر یک بنگاه اقتصادی کوچک راسر و سامان داده‌اند و از بام تاشام در خیابان‌های تهران برای سفارش گرفتن سگ دو می‌زنند؛ خواه ناخواه این پرسش در ذهن هر کس به وجود می‌آید که این همه شرکت تبلیغاتی معلول کدام نیاز در ساختار تولید و خدمات است؟ مگر سهم مردم کشور ما از میزان مصرف در جهان چقدر است؟ مگر ما چند درصد از تولیدات جهان را به خود اختصاص داده‌ایم؟ مگر نسبت به کشورهای که دارای فرهنگ مصرفی هستند سالانه چقدر کالای مصرفی به کشور وارد می‌کنیم؟ که به این حجم وسیع از کارشناسان تبلیغاتی در کشور نیاز داریم. در واقعیت هم می‌بینیم که تنها ده الی بیست شرکت تبلیغاتی بزرگند که انحصار فعالیت‌های تبلیغاتی در ایران را بر عهده دارند و از قبیل آن پول‌های کلان به جیب می‌زنند و بقیه در حقیقت خود را سرگرم می‌کنند. لازم به تذکر است که تا آن‌جایی که من اطلاع دارم در مقطع کارشناسی در دانشگاه‌های کشور رشته‌ای به نام «مدیریت تبلیغات» نیز وجود خارجی ندارد.

البته باید اذعان کرد که یک گروه کوچک بسیار نخبه از این قشر نوپدید اجتماعی در رأس هرم ساختار تولید و خدمات کشور قرار گرفته‌اند. اما به دلیل تعداد اندک آن‌ها در هر واحد تولیدی و از طرف دیگر سطح و جنس متفاوت خواسته‌هایشان نسبت به کل نیروی کار فعال در واحدهای مذکور، در موارد بسیار استثنایی دست به ائتلاف با کل نیروی کار فعال می‌زنند و بیش‌تر سعی می‌کنند شخصاً مذاکره کرده و در نهایت ضمن تأکید بر جایگاه کلیدی‌شان، مدیران و مسئولان را تهدید به استعفا می‌کنند.

حال برای آن‌که ببینیم که چه چشم‌اندازی برای این قشر نوپدید در ساختار تولیدی خدماتی در نظر گرفته شده و دوباره به کتاب جامعه‌ی اطلاعاتی اثر مانوئل کاستلز رجوع می‌کنم:

«ما ظهور یک الگوی جدید تقسیم بین‌المللی کار مواجهیم که ویژگی اقتصاد جهانی است. آن‌چه را

که جدیدترین تقسیم بین المللی کار می نامیم، پیرامون چهار جایگاه مختلف در اقتصاد اطلاعاتی - جهانی ساخته شده است: تولید کنندگان نیروی کار گرانقیمت و متکی به اطلاعات، تولیدکنندگان کالا در حجم بالا و مبتنی بر نیروی کار ارزان قیمت، تولیدکنندگان مواد خام که متکی به مواهب طبیعی هستند و تولیدکنندگان مازاد که به نیروی کار کم ارزش تکیه یافته اند. باز با توجه به تقسیم بندی فوق به آسانی می توان دریافت که اقتصاد اطلاعاتی - جهانی چه جایگاهی را برای کشور ما در تقسیم بین المللی کار در نظر گرفته و با چنین جایگاهی آیا چشم انداز درخشانی برای اقشار نامبرده وجود دارد یا خیر؟

از سوی دیگر این نیروهای نوین و اقشار نو پدید در حالی که در سازمان تولید و خدمات کشور جذب نمی شوند و به مثابه یک قشر از جایگاهی کلیدی نیز برخوردار نیستند. هیچ سابقه ای هم در امر تشکلیابی و فعالیت تشکیلاتی ندارند. آن بخش هم که در ساختار تولید و خدمات جذب شده و نقش کلیدی ایفا می کند از نظر عددی بسیار اندک و به لحاظ تمایلات و خواست ها بسیار متفاوت و متغیر است. باید اذعان داشت که در امر تشکلیابی و فعالیت تشکیلاتی، کارگران به اصطلاح سنتی بسیار پیشروتر از اقشار نو پدید و نیروهای نوین عمل می کنند و در این عرصه تجارب زیادی اندوخته اند. اگر واقع بینانه موضوع را مورد بررسی قرار دهیم می بینیم که به دلیل تمایزات فرهنگی و منافع مادی متفاوت امکان اتحاد و ائتلاف کوتاه مدت و موردی میان کارگران به اصطلاح سنتی و اقشار نو پدید و نیروهای نوین، امکان پذیر نیست هر چند که از نگاه من در افق های استراتژیک این اتحاد نه تنها امکان پذیر بل که ضروری است.

حال باید دید که پتانسیل رادیکال و اثرگذاری سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این اقشار نو پدید و نیروهای نوین از کجا برمی خیزد. واقعیت این است که این نیروها کمابیش متخصص اند اما ساختار تولید و خدمات قادر به جذب و استفاده از تخصص آنها نیست. در نتیجه شما با یک گروه اجتماعی مواجه هستید که از زاویه بهره برداری اجتماع از تخصص شان در بیکاری آشکار و پنهان به سر می برند. یکی از متفکران می گوید «برای ثبات جامعه هیچ چیز خطرناک تر از انسان تحصیل کرده ای نیست که هیچ کاربردی برای خود در عرصه اجتماعی پیدا نکند». و ما شاهدیم که جامعه ما هر روز در حال تولید انبوه چنین افرادی است که دیر یا زود ثبات آن را به هم خواهند زد. اما این نیروها که از زاویه دید من جزو نیروهای بیکار آشکار و پنهان طبقه بندی می شوند در صورتی که نتوانند و یا نخواهند از نیرو و تجارب کارگران سنتی در عرصه تشکلیابی و یا کار تشکیلاتی استفاده کنند به زودی مضمحل و یا به شدت متکثر شده و توان اثرگذاری بر فرآیندهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را از دست داده و حداکثر به عنوان توده های بی شکل ناراضی در لحظات بحرانی رخ نشان خواهند داد.



علیرضا اشهبود

Alireza Eshaghi



ژوئیسکا و علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی